

متن پرسش

سلام استاد گرامی: بعضا صحبت‌های شما رو گوش میدم و براستی در این بی قراری که با آن اسیرم تنها چراغ روشن است. استاد گفتید که بایستی به آنچه که پروردگار برایمان مقدر کرده آرام بگیریم. اما پذیرش این اصلا آسان نیست. من خود شخصا همیشه سعی بر این داشتم که به نوعی از این تنهایی در بیایم ولی مدتهاست که تنهایی بسیار دارم. این موضوع مثل یک نیاز در پس زمینه فکر من هست و اجازه رشد به من نمی‌دهد. خارج از کشور بودم با خود فکر کردم به خاطر ازدواج با فردی هم عقیده به ایران باید برگشت، ایران امکان بیشتری هست. برگشتم اما ایران بواسطه شغلم سر از جایی درآوردم که تنهای تنها هستم. به لحاظ خانوادگی با این تنهایی غیر هضم شدنی چه کنم؟ خیلی دوست داشتم که غنا داشتم و برایم تنهایی مهم نبود دوست داشته شدن مهم نبود، چه کنم درگیرم هنوز. لطفا راهنمایی کنید و دعا کنید.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: کار آسانی نیست ولی چیز بدی هم آن را به حساب نیاورید. به هر حال به یک معنا «خلق را با تو بد و بدخو کند / تا تو را ناچار رو آن سو کند». به نظرم خوب است سری به کتاب «ادب خیال و عقل و قلب» بزنید. از ورزش و توانا کردن بدن و استوار نمودن آن غفلت نکنید. موفق باشید